جلسه 233

دوشنبه 23/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

## تقسیم سوم (واجب نفسی و غیری)

بحث در تقسیم واجب هست به واجب نفسی و غیری.

### تعریف واجب نفسی و غیری

در تعریف واجب نفسی گفته اند ما وجب لنفسه. و در تعریف واجب غیری گفته اند ما وجب لغیره، یا به تعبیر دیگر ما وجب لأجل التوصل الی واجب آخر.

نماز واجب لنفسه هست لا لأجل التوصل الی واجب آخر. اما وضوء واجب است لأجل التوصل الی الصلاة.

### اشکال به تعریف واجب نفسی و غیری

به این تعریف اشکال شده است که عمده واجبهای نفسی ما وجب لغیره هستند. چون وجوب اینها هم بخاطر تحصیل ملاکی است که مترتب هست بر اینها. صوم واجبٌ لغیره أی لأجل تحصیل التقوی، لعلکم تتقون. صلاة واجبٌ لأجل تحصیل ملاک معراج المؤمن و قربان کل تقی. و امثال ذلک. فقط معرفت خدا هست که وجوبش بخاطر تحصیل ملاک آخر نیست، بلکه خود شناخت خدا فی حد نفسه ملاک ذاتی دارد. اما بقیه واجبات نفسیه گفته می شود که با این تعریف می شوند واجب غیری، چون واجب شده اند بخاطر تحصیل ملاک ملزم. وآن ملاک ملزم لازم التحصیل است. مقدمه تحصیل آن ملاک ملزم اتیان نماز یا روزه یا امثال آن است.

### جواب اول (جواب مرحوم آخوند)

وجه اول: مرحوم آخوند در جواب فرموده است: قبول داریم عمده واجبات نفسیه مترتب هست بر آنها تحصیل ملاک ملزم. اما وجوبشان بخاطر حسن ذاتی آنها است. نماز حسن ذاتی دارد و وجوبش بخاطر حسن ذاتی اش هست. ولو یترتب علیه الملاک الملزم و بخاطر همین ترتب ملاک ملزم هست که نماز حسن ذاتی وعقلی پیدا کرده است، اما به هر حال نماز را که واجب کرده اند بخاطر حسن ذاتی وعقلی نماز است. حالا چرا نماز حسن ذاتی دارد؟ بفرمائید چون یترتب علیه تحصیل الملاک الملزم. اما حالا که نماز حسن ذاتی پیدا کرد وجوب نماز بخاطر این حسن ذاتی اش هست. پس می شود واجب نفسی. اما وضوء ممکن است حسن ذاتی هم داشته باشد اما وجوبش بخاطر حسن ذاتی اش نیست بخاطر توقف نماز واجب است بر او.

پس صاحب کفایه در جواب از این اشکال بیان کرد که منشأ وجوب در واجب های نفسی حسن ذاتی آنها است، برخلاف واجب های غیری.

اقول: شما می دانید این مطلب خلاف وجدان است. وقتی خداوند متعال می فرماید روزه بر شما واجب شد لعلکم تتقون، ملاک وجوب روزه تحصیل تقوی است، یا در مورد وجو امر به معروف روایات می گویند که هدف از وجوب امر به معروف اقامه معروف است، چطور ما بیائیم بگوئیم ملاک و منشأ وجوب روزه مثلا حسن ذاتی روزه است؟ خود قرآن می گوید بخاطر تحصیل تقوی ما واجب کردیم روزه را. روایت می گوید ما بخاطر اقامه معروف واجب کردیم امر به معروف را. اقامه معروف ملاکی است که مترتب است بر امر به معروف. اصلا ظاهر این ادله این است که منشأ و ملاک وجوب امر به معروف این است که معروف در مجتمع اقامه بشود. یا امر به جهاد، جهاد واجب نفسی است. آیا جهاد را بخاطر حسن ذاتی اش واجب کرده اند؟ مردم بروند شهید بشوند و کشته بشوند بخاطر حسن ذاتی جهاد؟ جهاد واجب شد بخاطر اینکه یترتب علیه انتشار اسلام ودفاع از مسلمین.

پس این ادعا که واجبات نفسیه بخاطر حسن ذاتی خودشان واجب شدند، این ادعای جزافی هست خلاف وجدان است. ولذا این جواب مرحوم آخوند درست نیست.

### جواب دوم (جواب مرحوم نائینی)

وجه دوم: مرحوم نائینی جواب دیگری داده است، فرموده: ملاک که مترتب است بر واجب نفسی، اصلا ممکن نیست خود تحصیل ملاک بر مردم واجب بشود. امکان ندارد بجای امر به فعل بیایند امر کنند به تحصیل ملاک مترتب بر فعل. و لذا وقتی که مثلا روزه را واجب می کنند، اصلا محال است امر کنند و واجب کنند تحصیل ملاک مترتب بر روزه را. چرا؟ برای اینکه تحصیل ملاک مترتب بر روزه در اختیار مردم نیست. مردم فقط می توانند معدّ برای آن ملاک فراهم کنند. مثلا مولا به عبدش می گوید بذر بکار در این زمین. ملاک از امر به کاشت بذر این است که گیاه بروید. اما روئیدن گیاه در اختیار عبد نیست. عبد فقط می تواند معدّ این کار را فراهم کند. معدّ این کار عبارت است از کاشت بذر. اما اینکه گیاه بروید این در اختیار عبد نیست. محال است که به عبد واجب کنند روئیدن گیاه را در این زمین. چون روئیدن گیاه در این زمین بستگی دارد به بارش باران و شرائط جوی. آن چیزی که این عبد می تواند ایجاد کند این است که ایجاد معدّ کند، بذر بکار در این زمین. در واجبات نفسیه هم همین است، آن چیزی که عبد می تواند انجام بدهد این است که می تواند این فعل را انجام بدهد، روزه بگیرد. اما حصول تقوی یا در نماز حصول معارج مؤمن، اینها در اختیار خود این عبد نیست. ولذا محال است که واجب کنند تحصیل ملاک را بر عبد. آن چیزی که می شود بر او واجب کنند تحصیل خود فعل است. و لذا این فعل می شود ما وجب لا لأجل التوصل به الی واجب آخر. چرا؟ برای اینکه تحصیل ملاک ولو مترتب است بر این فعل، اما محال است تحصیل ملاک واجب بشود بر عبد. آن چیزی که می شود بر عبد واجب بشود فقط انجام فعل است، و انجام این فعل می شود ما وجب لنفسه لا لأجل التوصل به الی واجب َآخر.

اقول: این فرمایش محقق نائینی ره ناتمام است. چرا؟ برای اینکه ما دو ملاک داریم دو غرض داریم، یکی ملاک و غرض ادنی، یکی ملاک و غرض اقصی. مثلا مولا به عبدش می گوید إشتر اللحم، غرض اقصی از امر به شراء لحم این است که مولا زید را که مهمان خواهد شد نزد مولا اکرام کند. پس غرض اقصی اکرام الضیف خارجا توسط المولی است. یک غرض ادنایی هم داریم وآن عبارت است از تمکن المولی من اکرام الضیف. وقتی که عبد گوشت نخرد مولا متمکن از اکرام ضیف نیست. با شراء لحم توسط عبد مولا متمکن می شود از اکرام ضیف. پس تمکن المولی من اکرام الضیف شد الغرض والملاک الادنی. تحقق اکرام ضیف از مولا وصدور اکرام ضیف از مولا او عبارت است از غرض وملاک اقصی.

اگر مرحوم نائینی مقصودش از اینکه ایجاد ملاک و غرض برای مکلف غیر مقدور است، آن ملاک وغرض اقصی است، کاملا درست است. اما بحث در این است که چرا مولا واجب نکرد تحصیل غرض ادنی را؟ مرحوم نائینی می گوید چون ممکن نیست و غیر مقدور است. آیا غیر مقدور است که به عبد بگویند ایجاد کن تمکن مولا را از اکرام ضیف؟ وقتی که عبد شراء لحم بکند، شراء لحم عت تامه است برای تمکن مولا از اکرام ضیف. و این عبد که قادر است بر علت تامه، می شود بگوئیم قادر بر معلول نیست؟ وقتی که شراء لحم علت تامه است برای تمکن مولا از اکرام ضیف، چون تنها مشکل مولا این است که لحم ندارد برای اکرام ضیف، وقتی که لحم تهیه شد مولا تمکن پیدا می کند از اکرام ضیف. پس شراء اللحم علت تامه تمکن مولا است از اکرام ضیف. این عبدی که قادر بر علت تامه تمکن است آیا می شود بگوئیم قادر بر خود تمکن نیست؟

سؤال وجواب: فرض این است که از سائر جهات مولا تمکن دارد، یا فوقش می گوئیم تمکن مولا از اکرام ضیف من ناحیة وجود اللحم. مولا می تواند بگوید ایجاد کن تمکن مرا نسبت به اکرام ضیف ولو از ناحیه وجود لحم. این را که می تواند بگوید.

 یا در همان مثال کشت بذر، کشت بذر یک غرض ادنی دارد و یک غرض اقصی. آن غرض اقصی روئیدن گیاه است، او غیر اختیاری است برای مکلف. اما یک غرض ادنایی داریم وآن عبارت است از استعداد الارض لنبت الزرع. شما وقتی بذر بکارید این علت تامه است برای اینکه این زمین استعداد پیدا کند برای روئیدن گیاه. خب مولا که می تواند بجای اینکه بگوید بذر بکار، بگوید ایجاد کن استعداد زمین را برای روئیدن گیاه، اینکه در اختیار تو است. باریدن باران در اختیار تو نیست، اما ایجاد استعداد در زمین برای روئیدن گیاه که در اختیار تو است.

سؤال وجواب: مولا دو جور می تواند بگوید، یکی اینکه بگوید إشتر اللحم، یکی اینکه بگوید اوجد تمکنی من اکرام الضیف بقدر وسعک. شما شراء لحم که بکنید، مقدمه است برای ایجاد تمکن مولا نسبت به اکرام زید به قدر توان شما. شما به قدر توان و استطاعت خودتان ایجاد کنید تمکن مولا را از اکرام ضیف. چه اشکالی دارد. مثل اینکه گاهی مولا می گوید اقتل زیدا، گاهی می گوید ألقه فی البحر. امر می کند که ألقه فی البحر چون القاء فی البحر سبب تولیدی است برای قتل. ...اینکه می گوئید عرفی نیست یک بحث است. اما اینکه بگوئید نخیر، امر به ایجاد غرض ادنی کاملا ممکن است.

پس به نظر ما همانطور که آقای خوئی فرموده است این اشکال مرحوم نائینی ناتمام است.

#### دفاع آقای صدر از نائینی و رد این دفاع

اینکه آقای صدر خواسته از مرحوم نائینی دفاع کند به نظر ما دفاع آقای صدر درست نیست. چطور خواسته دفاع کند؟ گفته این غرض ادنی فرض این است که مطلوب نفسی مولا نیست. مطلوب نفسی مولا در همین مثال اکرام زید تحقق الاکرام من المولا است. پس تمکن مولا خودش می شود مطلوب غیری و مورد شوق تبعی.

بعد آقای صدر می گوید ما در بحث مقدمه واجب خواهیم گفت که مقدمه موصله واجب است نه مطلق مقدمه. یعنی اگر مولا گفت أنقذ الغریق، توقف داشت انقاذ غریق بر توسط دار مغصوبه، واجب می شود غصب اما نه مطلقا، غصبی که موصل باشد الی إنقاذ الغریق. ولذا اگر کسی برود از این زمین غصبی عبور کند برسد لب استخر و غریق را نجات ندهد، آن غصبی که انجام داد نه تنها واجب نیست بلکه حرام هم هست. مقدمه موصله واجب است یعنی آن غصبی که یترتب علیه إنقاذ الغریق.

آقای صدر فرموده پس غرض ادنی وقتی مطلوب غیری مولا است، غرض ادنایی مطلوب است که موصل باشد به غرض اقصی. تمکن مولا من اکرام الضیفی مطلوب است که موصل باشد الی تحقق الاکرام من المولی.

بعد آقای صدر می گوید: وقتی غرض اقصی غیر مقدور است برای مکلف، غرض ادنای موصل الی الغرض الاقصی هم می شود غیر مقدور دیگر. وقتی قید غیر مقدور است مقید هم می شود غیر مقدور. غرض اقصی تحصیلش غیر مقدور است، غرض ادنای مقید به حصول غرض اقصی هم می شود غیر مقدور. ولذا مولا نمی تواند امر کند به ایجاد غرض ادنای موصل الی الغرض الاقصی.

شما اگر بگوئید خب امر کند به مطلق غرض ادنی.

آقای صدر گفته خب این مطلوب مسامحی است مطلوب حقیقی نیست. وقتی مطلوب حقیقی نبود دیگر چه فرق می کند بگوید ایجاد کن غرض ادنی را، یا بگوید ایجاد کن فعل را. چه بگوید ایجاد کن غرض ادنی را، این می شود مطلوب مسامحی مولا. چون مطلوب حقیقی مولا چیست؟ مطلوب حقیقی نفسی مولا اکرام الضیف خارجا است. مطلوب حقیقی غیری مولا ایجاد تمکن مولا از اکرام ضیف به شرط موصل بودن آن است. امر مولا به اینها که ممکن نیست. پس امر به مطلوب حقیقی مولا غیر ممکن شد. نوبت رسید به امر به مطلوب مسامحی. حالا در امر به مطلوب مسامحی چه فرق می کند مولا بگوید إشتر اللحم یا بگوید أوجد تمکنی من اکرام الضیف.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! اولا: بحث مقدمه موصله را با اینجا خلط نکنید. در مقدمه موصله آن ذی المقدمه هم از خود این عبد خواسته شده است. مثل همان بحث إنقاذ غریق. مولا می گوید غصب کن اما غصبی که بعدش إنقاذ غریق هم می کنی. اما در مانحن فیه آخرین چیزی که مولا از این مکلف می خواهد ایجاد تمکن از اکرام ضیف است. می گوید بقیه اش را من از تو نمی خواهم. آخرین نقطه طلب تشریعی یعنی آن چیزی که مولا از عبد می خواهد ایجاد تمکن است برای مولا من اکرام الضیف. اما قید موصل بودن را مولا از عبد نمی خواهد. چون او در اختیار خود مولا است، مولا می گوید تو کاری به این کارها نداشته باش. آن چیزی که من از تو می خواهم آخرین مرحله اش این است که ایجاد کن تمکن مرا از اکرام ضیف. بقیه اش که این تمکن موصل باشد به اکرام ضیف چیزی نیست که من از تو بخواهم. او دیگر دست خودم است.

سؤال وجواب: مطلوب تشریعی مولا یعنی آن چیزی که مولا یطلبه من العبد، ایجاد تمکن از اکرام ضیف است. اما این تمکن موصل باشد به اکرام ضیف یا نباشد او دست خود مولا است. مولا دیگر او را از عبد نمی خواهد. ...مطلوب مولا یعنی ما یطلبه المولا من العبد. مثل دکتری که به مستخدمش می گوید آمپول بیاور. این آمپول بیاور آن چیزی که از تو می خواهم این است که تو مرا متمکن بکنی از آمپول زدن. اما آمپول زدن دیگر کار تو نیست. موصل بودن به آمپول زدن دیگر کار من است. آن چیزی که این پزشک از مستخدم می خواهد این است که می گوید تو ایجاد کن تمکن مرا از آمپول زدن. آیا تمکن موصل را از من می خواهی؟ نه، من از تو اصل تمکن خودم را از آمپول زدن می خواهم، اما موصل بودنش را خودم باید ایجاد کنم. او دیگر کار تو نیست.

پس آخرین چیزی که مولا از عبدش می خواهد ایجاد تمکن است که مولا در این مثال اکرام ضیف متمکن بشود از اکرام ضیف. اما موصل بودن چیزی نیست که مولا از عبد بخواهد. برخلاف بحث مقدمه موصله واجب نفسی. آنجا خود موصل بودن را مولا از عبد می خواهد. می گوید من از تو می خواهم غصبی را که موصل باشد به انقاذ غریق. ایها العبد! موصل بودن به انقاذ غریق را هم تو باید ایجاد کنی. ولذا مطلوب حقیقی مولا و نه مطلوب مسامحی عبارت است از ایجاد تمکن. ایجاد کن تمکن مرا از اکرام ضیف. و جناب آقای صدر! این مطلوب حقیقی مولا است نه مطلوب مسامحی.

وقتی اینجور شد اشکال به مرحوم نائینی زنده می شود. مرحوم نائینی گفت ممکن نیست امر به ایجاد تمکن.

می گوئیم چرا ممکن نیست. امر به ایجاد تمکن من اکرام الضیف ممکن است، مقدمه این ایجاد تمکن شراء اللحم است. و این ایجاد تمکن مطلوب حقیقی مولا است من العبد. هذا اولا.

ثانیا: جناب آقای صدر! خودتان فرمودید که وقتی مطلوب مسامحی شد فرقی نمی کند مولا بگوید إشتر اللحم یا بگوید أوجد التمکن من اکرام الضیف. پس جناب آقای صدر! دو تا مطلوب مسامحی هر دو ممکن شد. این خلاف آن چیزی است که آقای نائینی می گوید. مرحوم نائینی می گوید فقط امر به ایجاد فعل ممکن است. فقط مولا ممکن است بگوید إشتر اللحم. اما اینکه بگوید أوجد التمکن لی من اکرام الضیف این غیر ممکن است. شمای آقای صدر چه کردید؟ آمدید گفتید که این ایجاد تمکن هم مطلوب مسامحی است، شراء اللحم هم مطلوب مسامحی است، لا فرق بینهما. خب اینکه نشد نظر آقای نائینی. خب این حرف ما است. ما می گوئیم لا فرق بینهما. وقتی لا فرق بینهما، خب شراء اللحم مقدمه است برای ایجاد تمکن.

سؤال وجواب: مگر خود شراء اللحم چیست. خود شراء اللحم شد مطلوب مسامحی. مقدمه است برای یک مطلوب مسامحی دیگر. مرحوم نائینی گفت امر به ایجاد تمکن مولا من اکرام الضیف امر به غیر مقدور است. اینکه امر به غیر مقدور نشد. فوقش شما می گوئید که این شد مطلوب مسامحی مولا، خب بشود.

ولذا آن وجه مرحوم نائینی ناتمام است وبا این تلاش های آقای صدر هم وجه مرحوم نائینی درست نمی شود.

سؤال وجواب: شراء اللحم همان و تمکن المولا من اکرام الضیف همان. شراء اللحم فعل عبد است. تمکن مولا من اکرام الضیف عرض قائم به مولا است. چه جور می شود اینها یکی باشند. شراء اللحم سبب است برای تمکن المولا من اکرام الضیف. کلام در این است که آقای نائینی می گوید امر به این مسبب محال است چون غیر مقدور است. می گوئیم جناب نائینی چرا غیر مقدور است.

پس امر به ایجاد تمکن مولا از اکرام ضیف امر به مقدور است. حالا مولا گفته إشتر اللحم، شد مقدمه برای آن ملاک ملزم که عبارت است از ایجاد تمکن برای مولا.

فالمهم هو الوجه الثالث.

### جواب سوم (جواب صحیح)

وجه سوم: این است که تا مولا غرضش را در قالب امر به ایجاد الغرض نریزد، نگوید اوجد التمکن، بلکه بگوید إشتر اللحم، ما معتقدیم که وقتی مولا گفت إشتر اللحم اراده خودش را در قالب امر به شراء اللحم قرار داد. معتقدیم که اصلا تحصیل غرض بر عبد لازم نخواهد شد. وقتی مولا به من می گوید من از تو می خواهم گوشت بخری، ولو بخاطر این است که مولا متمکن بشود از اکرام ضیف، اما بر عهده من که نگذاشت ایجاد تمکن را. بر عهده من گذاشت شراء اللحم را. پس شراء اللحم ما وجب لأجل تحصیل ملاک آخر، بله درست است. اما ما گفتیم واجب نفسی آن چیزی است که ما وجب لا لأجل التوصل الی واجب آخر. واجب غیری ما وجب لأجل التوصل الی واجب آخر، نه ما وجب لأجل التوصل الی ملاک آخر. شراء اللحم وجب لأجل التوصل الی ملاک آخر مترتب علیه، اما آن تحصیل ملاک آخر چیزی نیست که مولا بر عهده مکلف گذاشته باشد حتی به لحاظ عالم اراده. حتی در عالم اراده قطع نظر از این شکل امر ظاهری در خطاب، اراده مولا هم رفته روی شراء اللحم. می گوید آن چیزی که من از تو می خواهم شراء اللحم است. البته هدف من از امر به شراء لحم این است که متمکن بشوم از اکرام ضیف، اما من از تو شراء لحم را می خواهم.

سؤال وجواب: اگر ببینم من با شراء لحم شما متمکن نمی شوم از اکرام ضیف، امر نمی کنم به شراء اللحم. اگر عبد بداند که مولا متمکن نمی شود از اکرام ضیف بله واجب نیست گوشت بخرد. در این حرفی نیست. کلام در این است که حالا مولا با گوشت خریدن عبد متمکن می شود از اکرام ضیف، آن چیزی که به عهده این عبد گذاشته شد چیست؟ شراء اللحم است یا ایجاد التمکن للمولا است؟ ایجاد التمکن للمولا ملاک و هدف است از واجب. اما خود تحصیل این ملاک واجب بر عبد نیست. آن چیزی که مولا بر عهده عبد گذاشته است و از عبدش می خواهد گوشت خریدن است. اما ایجاد کردن تمکن برای مولا نسبت به اکرام ضیف، این چیزی نیست که مولا از عبدش خواسته باشد.

پس شراء اللحم شد واجب لا لأجل التوصل به الی واجب آخر. چرا؟ برای اینکه تمکن مولا من اکرام الضیف واجب آخر نیست. بلکه ملاکٌ مترتب. ما نگفتیم واجب نفسی باید واجب باشد لا لأجل تحصیل ملاک مترتب علیه. ما که این را نگفتیم. ما گفتیم واجب نفسی آن چیزی است که واجب باشد لا لأجل التمکن به الی واجب آخر. و مولا واجب نکرده است بر این عبد که تو مرا متمکن بکن از اکرام ضیف. گفته تو گوشت بخر. ولذا اگر شک کردم با خریدن گوشت مولا متمکن شد از اکرام ضیف یا نشد، اصل برائت جاری می کنم، می گویم به من چه، مولا به من گفت إشتر اللحم، بیشتر از این که نگفت. احتمال می دهم که این شراء اللحم موجب تمکن مولا از اکرام ضیف نشد. به صرف احتمال که نمی شود من بگویم احتیاطا یک بار دیگر گوشت بخرم. مولا به من گفت إشتر اللحم. نمی دانم مولا گفت یک کیلو گوشت بخر یا دو کیلو گوشت بخر. شاید مولا با یک کیلو گوشت خریدن متمکن از اکرام ضیف نشود. یک ضیف پر اشتهایی دارد که با یک کیلو گوشت هم سیر نمی شود. اگر بدانیم که مولا با خریدن یک کیلو گوشت متمکن نمی شود از اکرام ضیف، معنایش این است که علم به ملاک داریم و احکام هم تابع ملاک هستند ولذا می فهمیم مولا بر ما واجب کرده دو کیلو گوشت بخریم. ولی الان ما شک داریم نمی دانیم مولا مهمانش آدم معمولی است که با یک کیلو گوشت سیر می شود، یا کسی است که سه برابر انسان معمولی وزن دارد که دو کیلو گوشت می خواهد. شک داریم. مولا به من گفته إشتر اللحم، نمی دانم گفته یک کیلو گوشت یا دو کیلو گوشت، خب برائت جاری می کنم. اقل و اکثر استقلالی هم هست برائت جاری می کنم از وجوب شراء بیشتر از یک کیلو.

اگر بگوئید شاید مولا متمکن از اکرام ضیف نشود.

می گویم به من چه. اگر مولا به من می گفت أوجد تمکنی من اکرام الضیف، آنوقت می شد شک در محصّل. شک می کردم با یک کیلو گوشت این مأموربه مولا حاصل می شود یا نمی شود. آنوقت قاعده اشتغال می گفت شک در محصل است بر تو واجب شد ایجاد تمکن مولا از اکرام ضیف، شک می کنی با یک کیلو گوشت ایجاد می شود تمکن یا نه. قاعده اشتغال می گوید که اشتغال یقینی مقتضی فراغ یقینی است. اما اگر مولا فقط به من گفته إشتر اللحم. آن چیزی که به عهده من گذاشته شراء اللحم است. اصلا ما چه کار داریم به ملاک. ملاک را به عهده ما نگذاشته است. به قول آقای بروجردی ما درویش که نیستیم برویم ببینیم ملاک حکم چیست. ما عبد هستیم، ببینیم حکم چیست و مولا از ما چه خواسته است. مولا از ما خواسته شراء لحم را، شک می کنیم یک کیلو یا دو کیلو برائت جاری می کنیم.

سؤال وجواب: مولا گفت إشتر اللحم. اگر می دانید که تا دو کیلو گوشت نخرید مولا متمکن نمی شود از اکرام ضیف، او بحث دیگری است ولی این خلف فرض است. فرض جائی است که نمی دانید. ...به عهده من شراء لحم مقید را نگذاشته است. به عهده من شراء اللحم را گذاشته است. ملاک و قید حکم را مولا به عهده من نمی گذارد. آنچه را که مولا به عهده من می گذارد این است که إشتر اللحم. ولذا تعریف واجب نفسی شاملش می شود. شراء اللحم ما وجب لنفسه أی لا لأجل التوصل به الی واجب آخر. تمکن مولا از اکرام ضیف واجبی نیست بر عهده ما مکلفین چه به لحاظ مرحله وجوب و چه به لحاظ مرحله اراده مولا.

یقع الکلام فی دوران الامر بین الوجوب النفسی و الغیری.